

تأملی در روایات اسرار غیبت

محسن رحیمی جعفری*

نجم‌الدین طبسی**

چکیده

علت غیبت، از مباحث مهم، در مورد ویژگی‌های امام عصر^{علیه السلام} است که ذهن تمام دوستداران آن حضرت را به خود مشغول کرده است. از سوی دیگر، یکی از مباحث مهمی که مورد غفلت واقع شده و از اطراف متن نصوص وارد شده، فراتر نرفته؛ بحث علل غیبت است. اهل بیت^{علیهم السلام} در مقابل ذهن پرسش‌گر صدها میلیون شیعه در طول تاریخ قرار دارند که در اعصار مختلف با تکنولوژی‌های پیشرفته هر عصر به دنبال گمشده خود می‌گردند. بنابراین، بدیهی است که آن بزرگواران از زوایای گوناگونی به این پرسش، پاسخ گویند و علت حقیقی را رازی غیر قابل فاش بدانند و علت‌های ظاهری را تبیین بفرمایند. بنابراین، به نظر مناسب نمی‌آید برای پاسخگویی به ذهن‌های پرسشگر تنها به یک جواب بسنده شود. از طرفی هم چنان که مضمون روایات بازگو می‌کند برخی از این احادیث در جو تقیه صادر شده است و همه این موارد، گویای تنوع پاسخ‌ها در بیان علت غیبت است. در این مقاله از دو منظر اسرار غیبت و علل غیبت به موضوع پرداخته‌ایم.

کلید واژه‌ها: حکمت، سر غیبت، علت، ترس، سنت، بیعت.

* دانش‌آموخته سطح ۳ مرکز تخصصی مهدویت. rahimi.Mohsen0@gmail.com
** استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم. n.tabasi@hotmail.com

بحث از چیستی غیبت در مقاطع مختلف تاریخ اسلام مورد پرسش قرار گرفته و در مقابل آن پاسخ‌های گوناگونی از اهل بیت علیهم‌السلام صادر شده است. با صرف نظر از شخصیت‌شناسی پرسش‌گران و زمان و مکان جویندگان چرایی علت غیبت، در روایات از اهل بیت علیهم‌السلام دو گونه‌ی اساسی در پاسخ‌ها بارز است. در برخی از روایات علت غیبت را از اسرار الاهی و حکمت الاهی دانسته و علت غیبت را برای عموم افراد به مصلحت آنان نمی‌داند، و گروه دیگر پاسخی در حد فهم و مقام سؤال‌کنندگان و مطابق عقل سلیم داده شده است. به نظر آمد به جهت کثرت روایات گروه دوم در بسیاری از نوشته‌ها اهمیت حکمت بودن علت غیبت مورد کم‌توجهی قرار گرفته است که با بیان روایات هر دو گروه از روایات و علاوه بر آن بیان عالمان بزرگ برجستگی و نقش مخفی بودن علت غیبت به تفصیل مورد واکاوی قرار گرفته است.

علت حقیقی غیبت

با بررسی روایات علل غیبت به دو نظر آشکار در بیان علت غیبت برخورد می‌کنیم و از منظری دیگر، می‌توان نظر سوم را در مورد علت غیبت مورد بررسی قرار داد. اما دو نگاه آشکار، یکی بیان علت حقیقی غیبت و دومی علت ظاهری غیبت است؛ یعنی از یک سو، امام علیه‌السلام بیان علت را از اسرار غیرقابل فاش معرفی می‌کند؛ و از سوی دیگر، به آسانی به بیان علت غیبت می‌پردازد. در این بخش ما به قسم اول خواهیم پرداخت.

اول: حکمت الاهی

در آغاز، واژه «حکمت» از نظر اهل لغت به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد تا آنچه از این واژه مقصود است با تایید کارشناسان لغت همراه باشد. راغب در *مفردات* می‌گوید: اصل آن «حکم» است؛ یعنی مانع شدن از چیزی برای اصلاح؛ (اصفهانی، ۱۴۱۲: صص ۲۴۸-۲۵۱)، و خداوند می‌فرماید: «ان الله یحکم ما یرید»؛ یعنی خداوند آنچه را بخواهد، حکمت قرار می‌دهد (اصفهانی، ۱۴۱۲: صص ۱۴۸ - ۳۵۱). ابن فارس می‌گوید: «حکمت، منع از جهل می‌کند تا آن چه را فرد، دوست دارد، انجام ندهد و این به مصلحت او است» (ابن فارس، ۱۴۲۲: صص ۲۵۸).

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «ناگزیر، برای صاحب الامر علیه السلام غیبتی است که هر باطل‌جویی در آن به شک می‌افتد». گفتم: فدای شما شوم؛ برای چه؟ فرمود: «به خاطر امری که ما اجازه نداریم آن را هویدا کنیم». گفتم: در آن غیبت چه حکمتی وجود دارد؟ فرمود: «حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار می‌گردد؛ چنان که وجه حکمت کارهای خضر علیه السلام از شکستن کشتی و کشتن پسر و به پا داشتن دیوار بر موسی علیه السلام روشن نبود تا آن که وقت جدایی آن‌ها فرا رسید. ای پسر فضل! این امر، امری از امور الهی و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه افعال او حکیمانه است؛ اگرچه وجه آن آشکار نباشد» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۲۳۴).

همان طور که در روایت اشاره شده، «حکمت»، چیزی است که وجه آن برای مردم پوشیده است؛ ولی برای عده‌ای خاص، همچون خضرهای هر زمان ظاهر است. از سوی دیگر، در این حدیث زمان اعلان حکمت غیبت را به زمان ظهور محول کرده است؛ کما این که حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام در زمان خاص خودش آشکار شد؛ اگر چه حضرت موسی علیه السلام برای دانستن آن، اصرار فراوان داشته باشد.

دوم: آسیب پذیری در دانستن

اسحاق بن یعقوب می‌گوید: از محمد بن عثمان درخواست کردم، نامه‌ای را که بر مسائل دشوار مشتمل بود، به امام برساند؛ که چنین توقیعی به خط مولای ما، صاحب الزمان علیه السلام صادر شد: «خداوند تو را ارشاد کند...»؛ تا آن‌جا که فرمود: «... و اما علت وقوع غیبت: خدای تعالی می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی سؤال نکنید که وقتی مشخص شد، به ضرر شما باشد (مائده: ۱۰۱). بر گردن همه پدرانم، بیعت سرکشان زمانه بود؛ اما من وقتی خروج نمایم، بیعت هیچ کس بر گردنم نیست. از اموری که سودی برایتان ندارد، پرسش نکنید و خود را در آموختن آن چه از شما نخواستند، به زحمت نیفکنید» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۲۳۷).

این توقیع شریف با سند دیگری هم آمده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۲۹۰) که آن را

از هر خدشه‌ای مُبراً می‌کند. آیات متعددی از قرآن کریم مضمون این حدیث را تأیید کرده که دانستن همه چیز برای انسان‌ها به صلاحشان نیست؛ چرا که انسان گاهی درخواست و سؤالاتی را دارد که در ورای آن، با سختی‌ها و ناتوانایی‌هایی روبه‌رو خواهد شد: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَلْ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» (مائده: ۱۰۱). گاهی نیز اگر حقیقت را بفهمد، از مسئولیت‌شانه خالی می‌کند: «لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» (کهف: ۱۸)؛ اگر حقیقت برای شما روشن شود [تحمل قدرت آن را ندارید] و از دین‌گریزان خواهید شد».

گاهی خداوند متعال، در قرآن می‌فرماید، قرار نیست انسان همه چیز را بداند: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكَ الْغَيْبِ» (آل عمران: ۱۷۹)؛ خداوند، شما را بر غیب آگاه نخواهد کرد». گاهی نیز از خطراتی سخن می‌گوید که انسان از روی جهل نسبت به آن به دنبال خوشی خود است: «وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۱۶)؛ چه بسیار چیزی را که دوست می‌دارید و آن، برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید». همه این موارد، انسان را به صبر دعوت می‌کند و این که زمان دانستن علت غیبت نرسیده است.

سوم: سر پنهان

۱. جابر بن عبدالله انصاری برخاست؛ نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان شما است؛ غیبت دارد؟ حضرت فرمود: «به خدا چنین است؛ تا در آن غیبت، مؤمنان باز شناخته شوند و کافران نابود گردند. ای جابر! این امر از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خدا است. مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۵۳۷).

۲. احمد بن اسحاق نقل می‌کند که امام عسکری علیه السلام فرمود: «...ای احمد بن اسحاق! مثل او در این امت، مثل خضر و ذوالقرنین است...؛ این امری از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و غیبی از غیوب پروردگار است. آنچه به تو عطا کردم بگیر و پنهان کن و از شاکرین باش تا فردا با ما در علیین باشی» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۸۰).

ابتدا بحث کوتاهی در خصوص لفظ سِر و کاربرد آن در روایات ضروری است. در برخی

موارد، سرالله به شب قدر اطلاق شده است. شب قدر چون شب بسیار بزرگ و ذی‌قیمتی است از مردم پوشیده شده و بیان دقیق مصداق آن «سیر» نامیده شده است. در برخی موارد به اهل بیت علیهم‌السلام سرالله گفته شده است. (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۲۲۱). دسترسی به حقیقت چهارده معصوم علیهم‌السلام هم از اسرار است و کسی نمی‌تواند به کنه مقام آنان پی ببرد. در برخی موارد هم غیبت امام عصر علیه‌السلام سیر نامیده شده است.

در متن دو روایت مذکور، نکات مهمی مرتبط با بحث بیان شده است. ابتدا این که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم غیبت را از اسرار الاهی می‌داند و چون ندانستن علت یک پدیده را نزد انسان‌ها، باعث گمراه شدن آنان از مسیر حقیقت می‌داند؛ جابر را به دوری از شک در افعال خداوند عزوجل فرامی‌خواند. در ادامه، امام عسکری علیه‌السلام سیر غیبت را مانند برخی روایات همانند سیر کارهای حضرت خضر می‌داند که این شباهت بسیار جالب توجه است و گویای آن است که علت غیبت اگر چه بر مردم پوشیده باشد؛ حکمت و تدبیر الاهی، همراه آن است که در زمان آشکار شدن برای اهل ایمان اطمینان و برای منکرین شرمندگی خواهد بود. امام عسکری علیه‌السلام به ابن اسحاق می‌فرماید که دیدن امام زمان علیه‌السلام را نیز پنهان کند و این جا خود امام عصر علیه‌السلام هم سیر نام گرفته است؛ یعنی حق افشای خصوصیات امام را نیز ندارد.

در این قسمت، در مورد تقسیم بندی که در بالا در مورد تعدد علت غیبت به ظاهری و حقیقی اشاره شد، بحث می‌شود که آیا در بیان بزرگان دین هم «سیر»، دلیل غیبت شمرده شده است یا بزرگان به آوردن دلیل‌های ظاهری بسنده کرده‌اند. بر اساس تحقیقی که نگارنده در تمام منابع و کتاب‌های غیبت داشته است، تمام عالمان دین، «حکمت» را مهم‌ترین دلیل حقیقی غیبت می‌دانند؛ به استثنای مرحوم کلینی و مرحوم نعمانی که در این زمینه از آن بزرگواران مطلبی یافت نشد.

علت حقیقی از نظر اندیشمندان

در این جا به خاطر اهمیت این بحث، به نظر علمای بزرگ اسلام در زمینه پوشیده بودن حکمت غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام اشاره می‌شود:

۱. شیخ صدوق رحمته الله به یک روایت در باب حکمت غیبت اشاره دارد. آوردن روایت از سوی افرادی چون شیخ صدوق، در حقیقت پذیرش لازمه آن است. برخی نسبت می‌دهند این دلیل نزد شیخ صدوق در اولویت است (غروی، فصلنامه انتظار موعود، ش ۷: ص ۱۷۸).
۲. شیخ مفید رحمته الله: « خداوند، غیبت را برای مصالح خلقش قرار داد و علت آن را کسی جز خودش نمی‌داند» (شیخ مفید، ۱۴۱۴: ص ۸۳).
۳. سید مرتضی رحمته الله: «اگرچه علت برای ما مشخص نیست؛ علم به این که خداوند، حکیم است و افعال او قطعاً دارای حکمت است، برای ما کفایت می‌کند. می‌دانیم که حتماً برای غیبت حکمت‌هایی است، اگر چه بر ما پوشیده باشد» (علم‌الهدی، ۱۳۸۳: ص ۳۸).
۴. شیخ طوسی رحمته الله: «ما می‌دانیم که غیبت حضرت مهدی علیه السلام حکمتی دارد که باعث غیبت ایشان شده است؛ اگرچه آن را مفصل ندانیم» (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۸۵). همچنین می‌گویند: «علت غیبت، مشتبه و دارای اغماض است». (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۸۸).
۵. فیض کاشانی رحمته الله: «علت غیبت، از اسرار الاهی است که برای مؤمنین بسیار سنگین است و تحمل کتمان آن را ندارند؛ به همین جهت بر آن‌ها پوشیده ماند» (کاشانی، ۱۴۰۶: ج ۲، ص ۴۰۶).
۶. امام خمینی رحمته الله: «علت غیبت امام عصر علیه السلام مصالحی است که خداوند به آن آگاه است».
۷. آیت الله صافی گلپایگانی: «علت بزرگ و حقیقی غیبت، سراسر الاهی و برما پوشیده است» (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۱۱۷).
۸. آیت الله جوادی آملی: «به علت حقیقی و اصلی نمی‌توان دست پیدا کرد؛ ولی از باب بهتر عمل کردن به وظیفه و عوامل ظاهری، به آن پرداخته می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ص ۱۲۸).
۹. شیخ جوادی خراسانی رحمته الله: «علت عمده و اصلی برای همه لازم نیست معلوم باشد؛ ولی علل ظاهری را همگان درک می‌کنند» (خراسانی، ۱۳۸۴: ص ۷۲).
۱۰. آقای دوانی رحمته الله، در اول بحث از فلسفه غیبت، در چند صفحه به عدم دسترسی به علت حقیقی غیبت اشاره می‌کند و بعد به علل ظاهری می‌پردازد (دوانی، ۱۳۸۵: ص ۲۱۲).

علت‌های ظاهری غیبت

بر خلاف بخش اول که تمام روایات در آخر به یک مقصد: پوشیده بودن علت غیبت منتهی شدند؛ این بخش از سویی روایات فراوانی را به خود اختصاص داده و از سوی دیگر، مقاصد متعددی را دنبال می‌کنند و از همین جا فرق بین علت حقیقی و ظاهری مشخص می‌شود. ابتدا بررسی کوتاهی در زمینه واژه «علت» در کلام اهل لغت مطرح می‌شود، تا مقصود از این واژه مشخص باشد:

انوری در فرهنگ فشرده، واژه «علت» را چنین تبیین می‌کند: «سبب یا عامل پیدایش چیزی یا انجام گرفتن کاری. آنچه از وجود آن، چیز دیگری به وجود می‌آید و با نبودن آن، از بین می‌رود» (انوری، ۱۳۸۵: ج ۲، ص ۱۵۶۹). ابن منظور در لسان العرب، «علت» را به معنای سبب آورده است. (ابن منظور، ۱۳۶۳: ج ۱۱، ص ۴۷۱). در این مقاله، منظور از «علت»، همان معنای سببی است که در اصطلاح مهدوی به عواملی که باعث به وجود آمدن غیبت شده‌اند، اطلاق می‌شود.

اول: خوف از کشته شدن

این دلیل، مهم‌ترین دلیل در بخش دوم است که نظر تقریباً تمام بزرگان را به خود جلب کرده و روایات فراوانی را به خود اختصاص داده است. این روایات از منظرهای متفاوتی خوف از قتل را مورد بررسی قرار داده‌اند. گروهی از روایات از وضعیت سخت شیعه در آن زمان خبر می‌دهد، در حدی که امام علیه السلام با اشاره علت خوف از قتل را برای اصحاب بیان می‌کنند.

قال ابا عبد الله عليه السلام: «انَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ اِنَّهُ يَخَافُ - وَ اَوْماً بَيَّيْدَةَ اَلِى بَطْنِهِ - يَعْنِي الْقَتْلَ. به راستی قائم علیه السلام پیش از آن که قیام کند، غیبتی دارد؛ زیرا او می‌ترسد؛ و با دست، به شکمش اشاره کرد و فرمود: «یعنی از کشته شدن [می‌ترسد]» (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، صص ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۳ و شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۲۳۳).

برخی روایات به این نکته تصریح دارد که خوف از قتل، علت غیبت است: «له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه. غیبتی طولانی دارد؛ به دلیل ترس بر کشته شدن خود» (شیخ

صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۴۳).

در برخی دیگر از احادیث، از واژه «ذبح» استفاده شده است که صراحت آن از روایات قبل بیش تر است: «لِلْقَائِمِ غَيْبَةٌ قَبْلَ قِيَامِهِ، قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ الذَّبْحَ؛» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۲۳۴ و شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۳۳۲)؛ برای قائم غیبتی پیش از قیامش است. گفتیم: برای چه؟ فرمود: می ترسد، ذبحش کنند».

در بخش دیگری از احادیث، این علت، به علت خروج حضرت موسی علیه السلام از میان قوم خود تشبیه شده است، هنگامی که بر جان خویش از آنان ترسید و عجیب این که این روایت بیان می کند، تا زمانی که این خطر از جانب حاکمان ظالم وجود داشته باشد، این غیبت ادامه خواهد داشت: «إِنَّ فِي صَاحِبِ الْأَمْرِ علیه السلام سِنَّةً مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قُلْتُ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: دَامَ خَوْفُهُ وَ غَيْبَتُهُ مَعَ الْوَلَاةِ إِلَيَّ أَنْ أَدِنَ اللَّهُ تَعَالَى بِنَصْرِهِ. سَنَتِي مِنْ مُوسَى علیه السلام فِي وَجُودِ إِمَامِ زَمَانِ علیه السلام أَسْت. عَرَضَ كَرْدَمُ: أَنْ سَنَّتْ چيست؟ فرمودند: ادامه دار بودن ترس و پنهان شدنش از دشمنان و سلاطین تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه قیام بدهد و او را نصرت و یاری فرماید». (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۳۳۲).

البته اگر ترس، از روی ضعف و ناتوانی باشد، از نوع ترس مذموم است؛ ولی اگر ترس دوری از بیهوده مردن باشد، این عین عقلانیت است؛ چرا که از منظر عقل و شرع، حفظ جان واجب و این مطلب از بدیهیات احکام اسلام است؛ چنان که خداوند می فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ وَ از مال خود در راه خدا انفاق کنید [لیکن نه به حد اسراف] و خود را در مهلکه و خطر نیفکنید و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می دارد» (بقره: ۱۹۵).

لذا اگر زندگانی تمامی انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام را مطالعه کنیم، خواهیم دید که هیچ کدام، برای کشته شدن، خود را در اختیار دشمن قرار نداده است؛ مگر در صورت اجبار و قبول مرگ با عزت و دوری از ذلت، که این، دارای نمونه هایی فراوان است.

پس، حفظ جان از واجبات عقلی و شرعی اسلام است؛ چنان که متکلمین اسلامی به آن اشاره کرده اند. سید مرتضی در «المقنع فی الغیبة» می گوید: «دوری جستن از ضررها بر هر

کس عقلاً و شرعاً واجب است». (علم الهدی، ۱۳۸۳: ص ۵۶)؛ و شیخ طوسی رحمته الله می گوید: «در صورت ترس از قتل، غیبت بر حضرت واجب است» (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۹۰).

در برخی موارد نیز به صورت کنایه به این علت اشاره شده؛ همانند توقیعی که برای محمد بن عثمان صادر گردیده است: «إِذَا السَّكُوتَ وَالْجَنَّةَ، وَإِذَا الْكَلَامَ وَالنَّارَ، فَإِنَّهُمْ إِنْ وَقَفُوا عَلَيَّ الْأَسْمَاءِ أَذَاعُوهُ، وَإِنْ وَقَفُوا عَلَيَّ الْمَكَانِ دَلُّوا عَلَيَّ؛ یا سکوت کنند و وارد بهشت شوند، یا این که اسم شریف حضرت را بر سر زبان ها بیاورند و وارد جهنم شوند. چون اگر آن ها (دشمنان) بر اسم حضرت آگاه شوند، آن را منتشر و به مکان او دسترسی پیدا می کنند» (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۳۶۴).

روایات دیگری نیز وجود دارد که جهت رعایت اختصار از نقل آنها صرف نظر می شود (رحیمی جعفری، ۱۳۹۱: صص ۱۳۶ - ۱۶۱). اگر چه روایات صحیح متعددی در این مورد وجود داشت؛ کلمات بزرگان راه گشای مباحث تحلیلی و جایگاه این علت در بین علل ظاهری غیبت می باشد.

نگارنده با جست و جویی که در کتاب های قدیم و جدید انجام داده است، به این نکته رسیده که تقریباً تمام علما، از این عامل به عنوان علت غیبت نام برده اند و اگر این علت مهم ترین دلیل ظاهری شمرده نشده باشد، به عنوان یک دلیل مهم، مورد بحث واقع شده است.

نظرات بزرگان

۱. شیخ کلینی رحمته الله در کافی، روایاتی که در آنها به خوف از قتل اشاره شده، بیان کرده است (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ص ۳۷۶).
۲. نعمانی رحمته الله روایات متعددی را در این باب آورده که گویای اهمیت این علت، از نظر ایشان است (نعمانی، ۱۴۲۲: صص ۱۷۹: ۱۸۰).
۳. شیخ صدوق رحمته الله ترس از مرگ را یکی از علل غیبت برمی شمرد (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۲۳۳ و همان، ص ۴۶).
۴. شیخ مفید رحمته الله می نویسد: « غیبت، فعل خداوند نیست؛ بلکه فعل ظالمین است و چون برای

جان حجت خدا تهدید بود، خداوند، برای حفظ آخرین ذخیره خود، لاجرم او را با غیبت محافظت نمود» (شیخ مفید، ۱۴۱۴: ص ۱۰۷).

۵. سید مرتضی رحمته الله علیه می نویسد: « چون جان امام مهدی علیه السلام در خطر بود و حاکمان ظالم، قصد جان حضرت را داشتند، غیبت برای ایشان شرعاً لازم بود» (علم الهدی، ۱۳۸۳: ص ۵۶).

۶. شیخ طوسی رحمته الله علیه می فرماید: «غیر از ترس از کشته شدن، هیچ علتی مانع ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیست» وی روایات فراوانی را در بیان این علت می آورد (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۹۰). ایشان، استمرار غیبت را به استمرار خوف از قتل وابسته می داند. (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۳۳۲).

۷. آیت الله جوادی آملی: «ترس برخاسته از بستر خود دوستی، که سبب گریز از خطر در مسیر حفظ دین و مکتب گردد، ضعف نفسانی و صفتی ناپسند و در مقابل شجاعت است؛ اما خوفی که سبب حفظ جان آدمی و هدر نشدن و بی اثر نمردن شود، ممدوح و عاقلانه، بلکه واجب است؛ زیرا مهم آن است که نثار خون نتیجه دهد و به ثمر بنشیند» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ص ۱۲۸).

آیت الله صافی گلپایگانی (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۱۲۵) آیت الله مصباح (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ص ۱۲۱)؛ و بزرگان دیگر خوف از کشته شدن را دلیل مهمی برای غیبت می دانند.

دوم: مردم در مقام آزمایش الاهی

بعد از خوف از قتل در منابع اولیه، «آزمایش الاهی» به عنوان دلیلی مهم مورد اشاره واقع شده است؛ حتی می توان گفت از نظرات تعداد روایات، روایاتی که بر این علت دلالت دارند، از روایات پیشین، بیش تر است.

بر این اساس، برخی از روایات تصریح دارند که امتحان، علت غیبت است: «انّ هذا الامر لایاتیکم الابد ایاس و لا و الله حتی تمیزوا و لا و الله حتی تمحصوا؛ همانا این امر برای شما نیاید، مگر پس از ناامیدی و نه، به خدا تا از هم تمییز داده شوید و نه، به خدا تا

امتحان گردید» (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۴۳۱).

در برخی از روایات به وصف امتحان پرداخته شده و از سختی شدید این دوران می‌گوید: به طوری که فقط خواص از آن امتحان سالم بیرون می‌آیند: «حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا؛ حَتَّى مَوْشَكَفَانَ هُم بَازِ مِی مَانَدَا تَا جَابِيیِی» که به جز ما و شیعیان ما کسی باقی نمی‌ماند (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۴۳۲).

علامه مجلسی رحمته الله در شرح این حدیث می‌گوید: «مراد، سختی‌های عجیب و غریب و احوال مردم است که یکی از آن‌ها غیبت است و يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ، کنایه‌ای شایع بین عرب و عجم می‌باشد که حاکی از دقت نظر بسیار بالا است» (مجلسی، ۱۳۷۹: ج ۴، ص ۱۸۵). در برخی احادیث قسم یاد شده است که فرجی در کار نیست، مگر بعد از امتحان و غربال مردم «لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُغْرِبُوا لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَحَّصُوا؛ هَرَكْز! أَنْجَه بَه أَنْ گَرْدَن كَشِيدَه آید، نَخَوَاهِد شَد تَا غْرِبَال شَوید و أَنْجَه بَه أَنْ گَرْدَن كَشِيدَه آید، نَخَوَاهِد شَد تَا اَمْتَحَان شَوید» (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۴۳۲؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۳۳۵؛ نعمانی، ۱۴۲۲: صص ۲۹ و ۲۰۸؛ شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ص ۳۴۷).

در برخی روایات به لفظ امتحان تصریح شده و از قطعی بودن غیبت سخن به میان آمده است: «لَا بَدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ... انما هي محنة من الله عزوجل امتحن بها خلقه؛ چاره‌ای از این غیبت برای صاحب امر نیست... این غیبت آزمونی الهی است که مخلوقاتش را با آن می‌آزماید» (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۳۹۶؛ نعمانی، ۱۴۲۲: ص ۱۵۴؛ شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ص ۳۵۹ و شیخ طوسی، صص ۱۶۶ و ۳۶۷).

روایات دیگری در این زمینه وجود دارد که جهت اختصار از بیان آن‌ها خودداری می‌کنیم. البته برخی، این امتحان الهی را در حقیقت، تحمل همان علت اول، یعنی «سیر» می‌دانند، یعنی صبر بر ندانستن علت غیبت که گفته شد، همین امتحان است؛ چنان‌که فیض کاشانی رحمته الله می‌گوید: «امتحان به عظمت و بزرگی سِرِّ غیبت و ضیق صدر افراد از حمل حکمت مخفی غیبت اشاره می‌کند و این‌که بر کتمان امام زمان علیه السلام صبر ندارند» (کاشانی،

نظر اندیشمندان

نظریات و بیانات علما در باب این علت، همانند خوف از قتل نیست، ولی کمتر کتابی است که به روایات امتحان اشاره نکرده باشد.

۱. شیخ کلینی به اهمیت این علت که قدما، عنوان خاص «التمحیص و الامتحان» را به آن اختصاص داده‌اند برده بر می‌دارد (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۴۱۷).
 ۲. نعمانی رحمته الله به علت بودن امتحان برای غیبت تصریح داد (نعمانی، ۱۴۲۲: ص ۲۲۴۹)؛ و یک باب به این عامل اختصاص داده است (نعمانی، ۱۴۲۲: ص ۲۴۶).
 ۳. مرحوم صدوق رحمته الله بیش از بیست روایت به صورت پراکنده در مورد امتحان آورده است. بیش تر آن‌ها از امام صادق علیه السلام است (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، صص ۳-۴۱).
 ۴. شیخ طوسی رحمته الله بر علت نبودن این عامل تصریح دارد و آن را برای سنجش میزان اعتقاد شیعیان و آزمایش تحمل صبر آنان می‌داند. وی علت غیبت را همان خوف از قتل عنوان می‌کند. و این علت را فایده غیبت می‌داند (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۳۳۴).
 ۵. مجلسی رحمته الله نیز غیبت را محل آزمایش و امتحان شیعیان می‌داند (علامه مجلسی، ۱۳۷۹: ج ۴، ص ۳۵).
 ۶. آیت الله صافی گلپایگانی، امتحان را به عنوان حکمت غیبت دانسته و آن را تحت عنوان علل آورده است. (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۱۳۹).
- نظر علما نسبت به این دلیل در وجه علت بودن آن متفاوت است. برخی آن را فایده غیبت، برخی حکمت و برخی علت غیبت دانسته‌اند.

سوم: جاری شدن سنت غیبت انبیا

این علت، بیان می‌کند که در طول تاریخ بعثت انبیای الهی علیهم السلام، سنت خداوند متعال بر این بوده که اگر اُمتی در حق حجت خدا ظلم روا داشته، او را به انزوا بکشانند و قصد کشتن او را داشته باشند؛ خداوند حجت خود را به وسیله غیبت محافظت می‌کند؛ و خداوند متعال

اراده نموده است که این سنت الاهی را برای امام عصر علیه السلام قرار دهد.

برخی احادیث به وضوح گویای اجرای کامل غیبت انبیا علیهم السلام برای حضرت علیه السلام هستند: «إِنَّ سُنَّ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغِيَابِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَدْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ؛ سَنَّتْهَايَ أَنْبِيَا بِأَغْيَبَاتِهَايَ كَمَا بِرَأْسِهَا وَقَدْ وَجَّهَتْ لَهَا، هَمَّهُ دَرِ قَائِمِ مَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام، مَوْ بِه مَوْ بِدِيدَارِ مَيَّ شَوْ». (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ص ۳۴۵).

برخی روایات صریح‌تر از روایت قبل تأکید دارند که اراده قطعی پروردگار عالم بر اجرای این سنت در مورد آن حضرت قرار گرفته است:

حنان بن سدید از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «برای قائم ما غیبتی است که مدت آن به طول می‌انجامد.» گفتیم: «ای فرزند رسول خدا! آن، برای چیست؟» فرمود: «برای آن که خدای تعالی می‌خواهد در او سنت‌های پیامبران علیهم السلام را در غیبت‌هایشان جاری کند. ای سدید! گریزی از آن نیست که مدت غیبت‌های آن‌ها به سر آید. خدای تعالی فرمود: سنت‌های پیشینیان در شما جاری است» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۲۳۳).

نکته دوم، این که راوی به صراحت از علت غیبت سؤال می‌کند و حضرت علت آن را اجرای سنت انبیا علیهم السلام در امام زمان علیه السلام می‌داند.

برخی روایات علاوه بر اجرای سنت انبیا علیهم السلام در غیبت، سنت طول عمر را اضافه می‌کند: «هُوَ الَّذِي يَجْرِي فِيهِ سُنُّ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالْتَّعْمِيرِ وَالْغَيْبَةِ؛ سَنَّتْهَايَ أَنْبِيَا عليهم السلام مِنْ طَوْلِ عَمْرٍ وَغَيْبَتِ، دَرِ مَوْجِدِ أَوْ جَارِي أَسْت.» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ص ۵۲۴).

احادیث فراوانی وجود دارند که از اجرای سنت‌های دیگر انبیای الاهی برای حضرت سخن می‌گویند و این احادیث به این مطلب اشاره دارند که فقط سنت غیبت انبیا در روایات مطرح نشده؛ بلکه سنت‌های دیگری هم آمده است: «فِي الْقَائِمِ مِنْ سُنَّتِ مَنْ الْأَنْبِيَاءِ سُنَّةٌ مِنْ أُبَيْنَا آدَمَ وَ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ سُنَّةٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ... دَرِ قَائِمِ مَا سَنَّتْهَايَ مِنْ أَنْبِيَا عليهم السلام وَجُودِ دَارِدِ؛ سَنَّتِي مِنْ پَدْرِمَانِ آدَمَ عليه السلام، سَنَّتِي مِنْ نُوحٍ عليه السلام، سَنَّتِي مِنْ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، سَنَّتِي مِنْ مُوسَى عليه السلام...» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ص ۳۲۱ - ۴۹۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ص ۲۱۶ و ج ۵۲، ص ۳۲۲). از بیان احادیث دیگر جهت رعایت اختصار بحث نمی‌شود.

(رحیمی جعفری، ۱۳۹۱: صص ۸۳ - ۱۰۷).

تحلیل و بررسی سنت

«سنت»، در قرآن کریم، با الفاظ و اشتقاق‌های مختلفی وارد شده که عبارت است از: «سنن»، «سنة»، «سنتنا»، «سنة الاولین» و «سنة الله». سنت، یعنی طریق و روشی که غالباً یا دائماً جریان دارد. این طریق معمول و مسلوک، گاهی طریق و روش گذشتگان و گاهی طریق و روش الهی است. طریق گذشتگان را قرآن این‌گونه بیان کرده است: «لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» (حجر: ۱۳)؛ کافران، [به قرآن] ایمان نمی‌آورند. سنت و طریق گذشتگان نیز چنین بوده است. «قرآن کریم، طریق و سنت الهی را نیز به دو صورت آورده؛ گاه دربارهٔ مخالفان و مشرکان و گاه دربارهٔ پیامبران و صالحان جاری دانسته است. گروه اول، مانند «أَلَا إِنَّ تَأْتِيهِمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»؛ (کهف: ۵۵)؛ و گروه دوم، مانند «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْل» (احزاب: ۱۷)؛ که مقصود، پیامبران و رسولان گذشته است.

به نظر می‌آید منظور از «سنن الأنبياء» در روایات مذکور، همین معنا باشد؛ یعنی شیوه، راه و روش زندگی پیامبران سابق که یکی از آن‌ها، غیبت و پنهان شدن از دیدگان مردم بوده است. این غیبت‌ها، یا به دستور خدای عزوجل بوده و یا به جهت ترس از دشمنان خدا انجام گرفته است. این‌گونه غیبت‌ها، برای برخی پیامبران نیز به وقوع پیوسته است.

چهارم: عهده دار نبودن بیعت حاکمان

این حدیث بیان می‌کند که هنگام ظهور، «بیعت» هیچ گروهی نباید بر عهده حضرت باشد. برخی احادیث علت غیبت حضرت و حتی اختفای ولادت ایشان را «عدم بیعت» می‌دانند: «إِنَّ الْقَائِمَ مَنَا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَخَفِي وَلادُّتْهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ؛ هنگامی که قائم ما قیام کند، بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او غایب می‌شود» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: صص ۲۴۵، ۳۲۲، ۴۹۷ و ۴۸۰).

برخی روایات دیگر اشاره دارند که بقیه اهل بیت علیهم‌السلام بیعت حاکم ظالم زمان را به عهده

داشتند؛ ولی امام عصر علیه السلام که برنامه گسترش عدالت در سراسر جهان را دارد، هیچ بیعتی از حاکمان ظالم بر عهده ندارد:

«إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لَطَاغِيَّةٍ زَمَانِهِ، وَإِنِّي أَخْرَجُ حِينَ أَخْرَجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيتِ فِي عُنُقِي؛ هَيْجُ كَدَامٍ مِنْ أَيْدِي مَنْ نَبُوهُ، مَكْرُورٍ إِنَّهُ كَانَ بِبَيْعِ طَاغُوتِ زَمَانِشَانَ بِعَهْدِهِ وَهُوَ بَدِيحٌ لِي بِبَيْعِ هَيْجِ كَدَامٍ مِنْ أَيْدِي مَنْ نَبُوهُ، مَكْرُورٍ إِنَّهُ كَانَ بِبَيْعِ طَاغُوتِ زَمَانِشَانَ بِعَهْدِهِ وَهُوَ بَدِيحٌ لِي بِبَيْعِ هَيْجِ كَدَامٍ مِنْ أَيْدِي مَنْ نَبُوهُ» (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۲۹۲، ج ۲۴۷: شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۴۰۳؛ نعمانی، ۱۴۲۲: ص ۱۵۱، و شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۳۱۵).

برخی احادیث هم فقط «عدم بیعت» را هنگام ظهور بیان می‌کند و به علت بودن آن، در مورد غیبت حضرت اشاره‌ای ندارد: «لَا يَقُومُ الْقَائِمُ وَلَا أَحَدٌ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ؛ قَائِمٌ قِيَامٌ نَمِي كُنْدٌ؛ فِي حَالِي كِهْ بَرَى كَسِي بِرْ كَرْدَنِ أَوْ بِيْعَتِي بِأَشَدِّ» (نعمانی، ۱۴۲۲: صص ۱۷۱ و ۱۹۱).

مفهوم واژه بیعت

«بیعت» و «مبايعت»، به معنای هم عهدی و عقد بستن با یکدیگر به کار می‌رود؛ چنان که در مجمع البحرین آمده است: «مبايعت، معاقدہ و معاھدہ است. گویا هر کدام از دو طرف بیعت، آنچه را نزدش هست، به دیگری واگذار کرده، و خود را کاملاً در اختیار طرف مقابل قرار می‌دهد.» (طریحی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۳۴۵) نیز فراهیدی می‌گوید: «بیعت، یعنی دست روی دست گذاشتن به انگیزه بیعت و اطاعت و پیروی از چیزی خاص» (فراهیدی، ۱۴۱۴: ج ۱، ص ۲۰).

در این صورت، اگر امام عصر علیه السلام غایب باشند، کسی بر گردن ایشان حقی نخواهد داشت که به پاس آن به رعایت حق او ملزم باشد؛ چنان که فرعون به حضرت موسی علیه السلام گفت: «أَلَمْ نُرَبِّكْ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ» (شعراء: ۱۸)؛ آیا ما تو را میان خودمان از بچگی تربیت نکردیم و تو مقداری از عمر خود را میان ما نگذراندی؟! مشکل بیعت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز وجود داشت. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «اگر ترس از آن نبود که

بگویند محمد ﷺ، قوم خود را دعوت کرد و ایشان او را خدمت و نصرت کردند، و چون ظفر یافت و به مقصود رسید، ایشان را از میان برداشت، هر آینه بسیاری را به هلاکت می‌رساندم.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۲، ص ۱۴۱). از این رو، دشمنان نمی‌توانند با زور و تهدید، امام مهدی ﷺ را همانند امیرالمؤمنین، علی ﷺ و امام حسن مجتبی ﷺ به بیعت وادارند؛ چنانکه امام حسن ﷺ فرمودند: «هیچ یک از ما نیست، مگر آن‌که بر گردن او برای طاعی زمان خود بیعتی است؛ مگر قائمی که عیسی بن مریم ﷺ پشت سر او نماز می‌گذارد» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ص ۳۱۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ص ۱۳۲).

سخن اندیشمندان

برخی از بزرگان، همچون ابن بابویه ﷺ، شیخ صدوق ﷺ، کلینی ﷺ و نعمانی ﷺ فقط به آوردن روایات بسنده کرده‌اند؛ و مرحوم شیخ طوسی ﷺ هر علتی غیر از خوف از ترس را فرع بر آن دانسته است؛ (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۹۰)؛ اما علامه مجلسی ﷺ عدم بیعت بر عهده حضرت را علل غیبت و فواید آن می‌داند. (علامه مجلسی، ۱۳۷۹: ج ۴، ص ۵۷). همچنین ملاصالح مازندرانی ﷺ این عامل را سببی از اسباب یا مصلحتی از مصالح غیبت عنوان می‌کند (مازندرانی، ۱۴۲۱: ج ۶، ص ۲۷۰).

پنجم: ظلم و ستم مردم

اگر چه این علت، روایات کمی را به خود اختصاص داده است؛ در احادیث از آن به عنوان علت بحث شده است: «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيِّعِي خَلَقَهَا عَنْهَا يُظْلَمُهُمْ وَجُورُهُمْ وَإِسْرَافُهُمْ عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ... ثُمَّ تَلَا: يَا حَسْرَةً عَلَيَّ الْعِبَادَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ (نعمانی، ۱۴۲۲: ص ۱۴۱)؛ زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود، مگر به خاطر ظلم و جور مردم که حجت خدا از آن‌ها مخفی می‌شود. خداوند می‌فرماید: پشیمانی باد بر بندگانی که هیچ پیامبری نیامد، مگر این‌که او را به سُخره گرفتند.» شیخ صدوق ﷺ می‌نویسد: «اگر امام معصوم هیچ امکان مناسبی برای تدبیر و رهبری نداشته باشد، خداوند او را در پشت پرده غیبت پنهان می‌کند تا این‌که مدتی بگذرد» (غروی، انتظار

موعود، ش ۷، ص ۱۸۷).

در روایتی دیگر به غضب خداوند متعال اشاره دارد: «اِذَا غَضِبَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ. چون خداوند تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از کنار آن‌ها دور می‌کند» (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۳۴۳). این غضب الهی در پی ظلم و ستم بندگان نسبت به حجت خدا است.

احادیث بعدی به غضب خداوند در این دوران اشاره دارد و این که اگر خداوند متعال وجود حجت خود در بین مردم را کراهت داشته باشد، ایشان را پنهان می‌کند: «فَإِنْ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حِجَّتَهُ؛ همانا سخت‌ترین خشم خدای تعالی بر دشمنانش، آن‌گاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد» (شیخ طوسی، ۱۳۸۳: ص ۴۵۷؛ ابن بابویه قمی، ۱۳۶۳: ص ۱۲۳؛ شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۲۳۳ و شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، صص ۱۰ - ۱۶). و: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جَوَارَ قَوْمٍ نَزَعَنَا مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ. خداوند وقتی وجود ما در میان مردم را برای ما خوش نداشته باشد، ما را از میان آنان بیرون می‌کشد.» (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۴۴)

با توجه به این که امام معصوم علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگ‌ترین نعمت برای بشر است، پنهان بودن او از دیدگان و عدم حضور او در بین مردم، در حقیقت سلب بزرگ‌ترین نعمت از مردم است؛ چنان که علامه مجلسی رحمته الله می‌گوید: «غیبت امام، در حقیقت غضب خداوند بر خلق خود است و این غضب الهی برای بیش‌تر، نه تمام انسان‌ها است» (علامه مجلسی، ۱۳۷۹: ج ۴، ص ۶۱). در قرآن هم به این نکته اشاره شده است؛ چنان که حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: «فَاتَّخِ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ بین من و آن‌ها حکم کن و مرا با مؤمنانی که همراه من هستند، نجات‌بخش» (شعراء: ۱۱۸). نیز حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (قصص: ۲۱). بنابراین، دور نمودن فرستادگان از قوم ستمگر، سنت خداوند است.

ششم: خالی شدن صلب کافران از مؤمنان

در این قسمت سه روایت وجود دارد؛ ولی در همین موارد، تصریح شده است که یکی از علل غیبت، خالی شدن صلب کافران از مؤمنان است: «القائم علیه السلام لهم یظهر ابداً حتی تخرج ودائع الله عزوجل؛ قائم علیه السلام ظهور نمی کند تا آن که ودائع خدای تعالی خارج شوند» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ص ۶۴۱ و مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ص ۹۷). در همین روایت گفته شده ودائع همان مؤمنین در صلب کفار است.

در تمام این روایات، بر آیه ۲۵ سوره فتح هم اشاره شده است و اصل این مورد که خداوند متعال به خاطر خارج شدن مؤمنین از صلب کافران به انسان‌ها مهلت می‌دهد؛ امر مسلم و غیر قابل خدشه است. از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه: «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ سؤال کردند؛ ایشان فرمود: «اگر خداوند، کافران را از اصلاص مؤمنان و مؤمنان را از اصلاص کافران خارج می‌کرد، هر آینه کافران را عذاب می‌نمود» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۵۴۳).

در تفسیر نمونه درباره آیه ۲۵ سوره فتح آمده است: «از روایات متعددی که از طرق شیعه و عامه ذیل آیه نقل شده است، استفاده می‌شود که منظور از آن، افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند. خداوند به خاطر آن‌ها، این گروه از کفار را مجازات نکرد؛ یعنی خدا می‌داند که گروهی از فرزندان آن‌ها در آینده با اراده و اختیار خود ایمان می‌آورند» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ج ۲۳، ص ۹۳).

در تاریخ می‌توان نمونه‌هایی برای تحقق این احادیث یافت. آیت الله صافی گلپایگانی در این باره می‌فرماید: «چه کسی پیش‌بینی می‌کرد از صلب حجاج بن یوسف ثقفی؛ آن خونخوار ستمکار، فرزندی به نام حسین، معروف به ابن حجاج، شاعر و سخنور معروف شیعه و دوستدار اهل بیت علیهم السلام پرورش یابد؟ آیا کسی چنین می‌پنداشت که از صلب سندی بن شاهک که قاتل موسی بن جعفر علیه السلام است، فرزندی (کشاجم) پدید آید که عمرش را به مدیحه سرایی برای امیرالمؤمنین، علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام صرف کند؟» (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۱۴۶).

هفتم: اختلاف مردم

البته فقط یک روایت به اختلاف مردم در علت غیبت بیان اشاره می‌کند: «أَمَّا أَبَانُ أَجَلِنَا الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ الدِّينُ مِنَّا حَتَّى لَا يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ إِخْتِلَافٌ؛ اما آغاز مدت ما که از طرف ما دین ظاهر شود تا میان مردم اختلافی نباشد» (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ص ۳۰۸). این روایت که وقتی حکومت ما بر پا شود، اختلافی بین مردم نخواهد بود؛ در مقام بیان این مطلب نیست که اگر مردم اختلاف نداشتند، حضرت ظهور می‌کردند.

هشتم: اتمام حجت بر مردم

برای این علت، فقط یک روایت یافت شد، که گویاست: ابتدا تمام مدعیان حکومت بر مسند قدرت می‌نشینند و در آخر حکومت ما تشکیل می‌شود.

امام صادق علیه السلام: «دَوْلَتَنَا آخِرَ الدُّوَلِ وَ لَنْ يَبْقَى أَهْلَ بَيْتِ لِهْمِ دَوْلَةُ الْاِهْلِكُوا قَبْلَنَا لِنَلَا يُقُولُوا إِذَا رَأَوْا سَيْرَتَنَا: إِذَا (اِذْ) مَلَكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ هَوْلَاءِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ دولت ما آخرین دولت‌ها است. هیچ گروهی باقی نمی‌ماند، مگر این که قبل از دولت ما به حکومت می‌رسد تا این که وقتی رفتار ما را با مردم می‌بینند، نگویند که اگر ما هم به سلطنت می‌رسیدیم مثل این‌ها عمل می‌کردیم و این معنای قول خداوند است که می‌فرماید «و عاقبت برای پرهیزکاران است» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ص ۴۷۳). البته حدیث دیگری است از امام باقر علیه السلام که در پاسخ ابو جعفر عبدالله الدوانیقی می‌فرمایند: «يَا اَبَا جَعْفَرُ! دَوْلَتُكُمْ قَبْلَ دَوْلَتِنَا وَ سُلْطَانُكُمْ قَبْلَ سُلْطَانِنَا» (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۸، ص ۲۱۰، ج ۲۵۶)؛ که می‌توان روایت را پشتوانه حدیث قبل دانست و شاید با این حدیث بتوان ضعف سند موجود را برطرف کرد؛ اما عدم تصریح بر علت بودن این دلیل بر قوت خود باقی است؛ چون بحث در تشکیل و عدم تشکیل حکومت است و به چرایی غیبت ارتباط ندارد.

دلایل دیگری هم در روایات موجود بود؛ ولی به دلیل ضعف سند یا عدم اشاره مستقیم از آن‌ها صرف نظر شد.

نتیجه

در این مقاله، دو مطلب مورد ارزیابی قرار گرفت: اصل غیبت، و پاسخ به این پرسش که آیا غیبت باعث گمراهی انسان‌های مؤمن می‌شود؟

در احادیث آمده است: «و قد عَلِمَ ان أولیائَهُ لا یرتأبون و لو عَلِمَ انَّهُم یرتأبون ما غَیَّبَ حَجتَهُ عنہم طرفَةً عین؛ و خدای تعالی می‌داند که اولیایش شک نمی‌کنند و اگر می‌دانست که آنان شک می‌کنند، حجتش را چشم بر هم زدنی از آن‌ها غایب نمی‌کرد» (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۳۹۴؛ نعمانی، ۱۴۲۲: ص ۱۶۲ و شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ص ۳۳۷). لذا اگر در پیمودن مسیر حق برای ره پویان وصال کم‌ترین تردیدی به وجود می‌آمد؛ خداوند یک لحظه هم حجت خود را از بین مردم به غیبت نمی‌برد؛ چرا که حجت خدا نیز در دوران غیبت و دوری از شیعیان، سخت‌ترین دوران را خواهد داشت.

مطلب دوم در مورد علل ظاهری غیبت است که اگر چه برخی همانند شیخ طوسی رحمته اللہ علیہ تلاش کردند، علت غیبت را به خوف از قتل منحصر بدانند و علل دیگر را فایده غیبت یا زیر مجموعه خوف از قتل، بدانند. از طرفی ما روایات فراوانی را در علت‌های دیگر آوردیم که در تصریح بر علت غیبت بودن، همانند روایات خوف از قتل بودند. از دیگر سو، این که علت به وجود آمدن یک پدیده چند علت باشد، نه تنها خلاف عقل نیست؛ بلکه این، امری بدیهی است. اهل بیت علیهم السلام هم در مقام بیان علت غیبت از زوایای مختلف و برای جوامع گوناگون بوده است تا اگر در زمانی، علتی منتفی شد، علل دیگر، اذهان پرسش‌گر انسان‌ها را پاسخگو باشند.

تقسیم علل به حقیقی و ظاهری نه تنها با احادیث تعارضی ندارد؛ بلکه مؤید آن‌ها نیز می‌باشد؛ چون دسته‌ای از روایات علت را از اسرار می‌دانند و گروه دوم به آسانی از علت غیبت سخن می‌گویند. از طرفی حتی شیخ طوسی رحمته اللہ علیہ نیز که خوف از قتل را تنها علت می‌داند، به اختفای علت حقیقی اشاره دارد. البته ما نیز بر این عقیده هستیم که چه بسا بتوان برخی از دلایل را به عنوان فایده غیبت نام برد و برخی را زیر مجموعه دلایل اصلی‌تر عنوان نمود؛ ولی یکی بودن علت غیبت با صراحت روایات سازگاری ندارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. مفاتیح الجنان.
۳. ابن بابویه قمی، علی، الامامه و التبصرة، قم: مدرسة الامام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، قم: داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
۵. ابن فارس، ابی الحسین احمد، مقاییس اللغة، بیروت: دار أحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۶. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، قم: نشر أدب الحوزه، ۱۳۶۳ش.
۷. اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دمشق: دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۸. انوری، حسن، فرهنگ فشرده سخن، تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.
۹. جوادی آملی، عبدالله، امام مهدي عليه السلام موجود موعود، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.
۱۰. حکیم، عادل، علل الملعة الغيبة الامام المهدي علی ضوء القرآن و الحديث، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، جامعه المصطفی العالمية، بی تا.
۱۱. خراسانی، محمدجواد، مهدي منتظر عليه السلام، تحقیق: جواد میرشفیعی، تهران: مؤسسه انتشاراتی لاهوت، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۴ش.
۱۲. دوانی، علی، موعودی که جهان در انتظار اوست، قلم: دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدي عليه السلام، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ش.
۱۳. رحیمی جعفری، محسن، حقیقت غیبت از منظر روایات، قم: بنیاد فرهنگی مهدي موعود عليه السلام، چاپ اول، ۱۳۹۱ش.
۱۴. سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه المنجد، تهران: انتشارات اسلام، بی تا.
۱۵. سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: انتشارات امیرالمؤمنین عليه السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۶ش.
۱۶. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح: منصور پهلوان، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: دار الحديث، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۱۷. شیخ طوسی، الغیبه، تحقیق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۸۳ش.
۱۸. شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: سیدجواد مصطفوی، تهران: انتشارات علمیه اسلامی، چاپ اول، بی تا.
۱۹. —، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش.

۲۰. شیخ مفید، *الفصول العشره*، تحقیق: فارس الحسون، بیروت: دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۲۱. صافی گلپایگانی، لطف الله، *امامت و مهدویت*، قم: مؤسسه انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، چاپ سوم، ۱۳۷۸ش.
۲۲. طبرسی، احمد بن علی، *احتجاج*، مترجم: بهراد جعفری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.
۲۳. طبری، محمد بن جریر (شعبی)، *دلائل الإمامه*، تحقیق: مؤسسه البعثه، قم: مرکز الطباعه و النشر فی مؤسسه البعثه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۲۴. طبری، نجم الدین، *تا ظهور*، قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۸ش.
۲۵. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تحقیق احمد الحسینی، بیروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۲۶. علم الهدی، سیدمرتضی، *المقنع* (ترجمه: امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام)، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ سوم، ۱۳۸۳ش.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، تصحیح: اسعد الطیب، قم: انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۲۸. یوسفی غروی، محمدهادی، *فلسفه غیبت از منظر روایات، فصلنامه انتظار موعود*، ش ۷، بهار ۱۳۸۲ش.
۲۹. کاشانی، ملامحسن فیض، *الوافی*، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۳۰. مازندرانی، محمدصالح، *شرح اصول کافی*، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، تصحیح: علی عاشورا، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۳۱. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۲. علامه مجلسی، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تصحیح: سیدهاشم رسول محلاتی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ش.
۳۳. مصباح یزدی، محمدتقی، *آفتاب ولایت*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ سوم، ۱۳۸۳ش.
۳۴. معلوف، لويس، *المنجد*، ترجمه: قاسم بوستانی، تهران: انتشارات الوفا، چاپ سوم، ۱۳۸۷ش.
۳۵. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، جمعی از نویسندگان، قم: دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیستم، ۱۳۸۰ش.
۳۶. _____، *حکومت جهانی مهدی علیه السلام*، قم: انتشارات نسل جوان، چاپ سوم، ۱۳۸۴ش.
۳۷. نجفی، شیخ هادی، *موسوعه احادیث اهل البيت*، بیروت: دار احیاء التراث العربی للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۳۸. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبه*، تحقیق: فارس حسون، قم: انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.